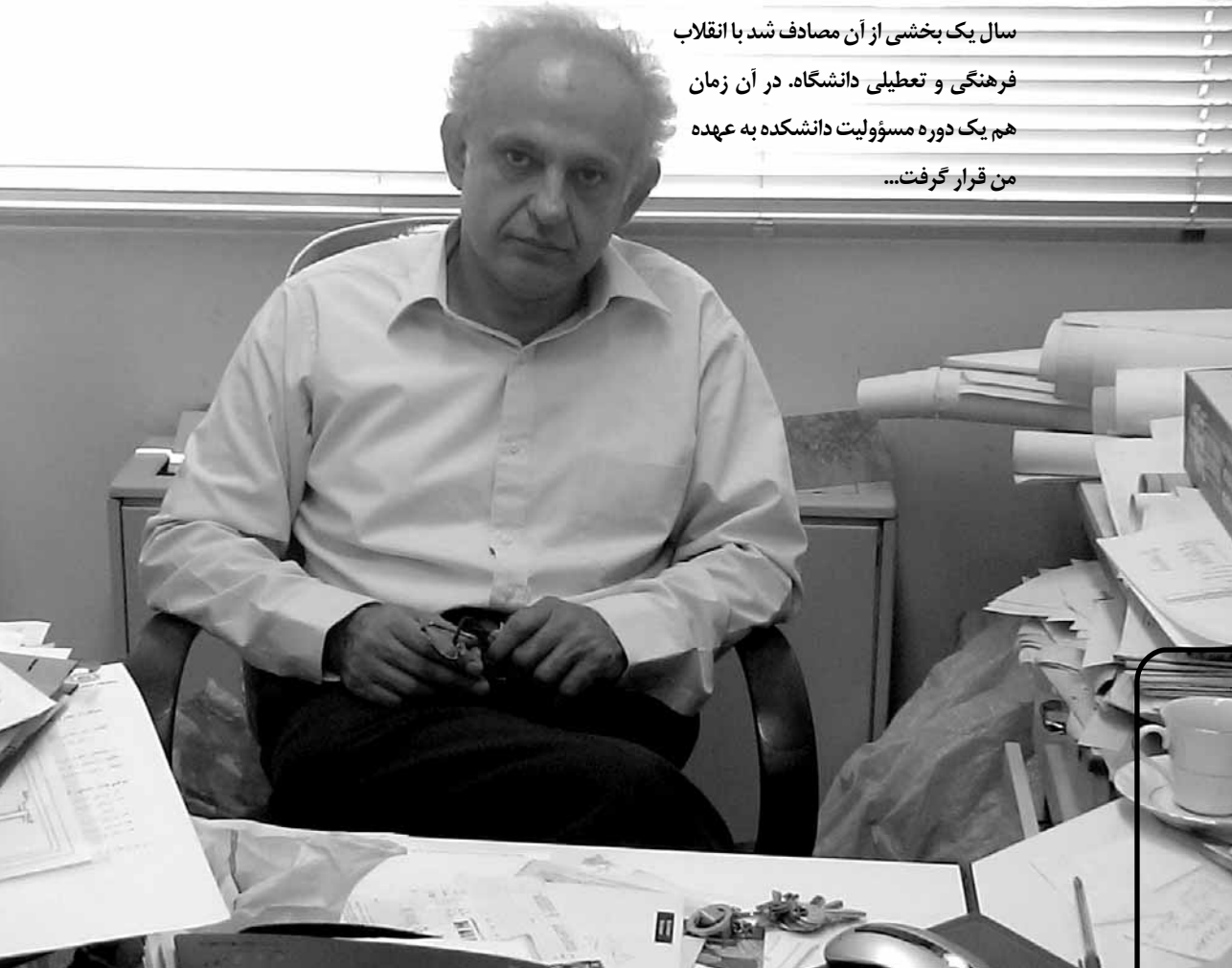


من در دوره ریاست دکتر امین سال ۱۳۵۰ به عنوان دانش‌جو وارد دانشگاه شدم و بعد از فارغ‌التحصیلی، دکترایم را از دانشگاه لندن و کالج کوین‌مری گرفتم. دانشگاه لندن یک تعداد کالج دارد، من کالج کوین‌مری بودم. البته من این‌جا استخدام شدم و چند سال کار کردم، در این چند سال یک بخشی از آن مصادف شد با انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه. در آن زمان هم یک دوره مسؤلیت دانشکده به عهده من قرار گرفت...



دکتر سید وحید خوانساری

سال ورود به دانشگاه: ۱۳۵۰

مصاحبه کننده: مرحوم محمدتقی صالحی، احسان کریمی

تاریخ مصاحبه: ۸۴/۴/۱۵

دانشکده مهندسی عمران



سید و حمد خوانساری

● جناب آقای دکتر برای اولین سؤال لطفاً بیوگرافی خود را از ابتدا بیان کنید.
نمی‌توانم این را بگویم، ولش کن، سن و سال ما را لو می‌دهی بابا، من ۲۶ سال پیش به دنیا آمدم! خوبه؟ ۲۶ سال پیش در تهران. لطفاً سن و سال در بیوگرافی نگذار.

● یعنی خیلی مسن هستی آقای دکتر؟
نه بابا، مثلاً الان چند ساله به نظر می‌رسم؟

● ۶۰ سال.

● ۶۰ سال!! نه بابا.

● ۵۴ سال؟

● ۵۴ هم زیاد هست قربانت بروم، من واقعاً ۵۴ سال ندارم، ندارم به خدا.

● زیاد از خودتان کار کشیدید؟

● نه، زمانه بالاخره بالا پایین دارد.

● بگذریم از این که شما متولد چه سالی هستید.

● و چه سالی وارد دانشگاه شدید!! چون آن را بگویم باز دوباره لو می‌رود، فرقی نمی‌کند، ایرانی‌ها ریاضی‌شان خوب هست، همه عددها را با هم جمع می‌بندند به شما سریع می‌گویند این قدر، درآمد شما را فوری حساب می‌کنند، سن شما را فوری حساب می‌کنند. حالا شما چرا سراغ من آمدید؟

● ما پیش همه اساتید می‌رویم. حالا که سنتان را نگفتید لااقل تحصیلاتتان را بگویید.

● من در دوره ریاست دکتر امین در سال ۱۳۵۰ به عنوان دانش‌جو وارد دانشگاه شدم و بعد از فارغ‌التحصیلی، دکترایم را از دانشگاه لندن و کالج کوبین‌مری گرفتم. دانشگاه لندن یک تعداد کالج دارد، من کالج کوبین‌مری بودم. البته من این‌جا استخدام شدم و چند سال کار کردم، در این چند سال یک بخشی از آن مصادف شد با انقلاب فرهنگی و تعطیلی دانشگاه.



سید و حمید خوانساری

در آن زمان هم یک دوره مسؤولیت دانشکده به عهده من قرار گرفت و زمان بازگشایی هم خودم دانشکده را اداره کردم، خیلی کار سختی بود، ستاد انقلاب فرهنگی، دانشکده ما را منحل کرد. خیلی دعوا کردیم، چون از همکاران ما خیلی با امور ستاد انقلاب فرهنگی همکاری نداشتند، ما موضع ضعیفی آن جا داشتیم. بقیه هم یک مقدار کم لطفی کردند، یک مقدار این جا غرض ورزی شد، خلاصه دانشکده ما را منحل کردند. این است که خیلی من آن زمان دعوا کردم، این که



تقدیر از دکتر خوانساری در مراسم چهلمین سال تأسیس دانشگاه

شما می گوئید فلان [منظور پیری ظاهری]، شما دو سال دعوا کنید ده سال پیر می شوید. بالاخره ما نزدیک دو سال دعوا کردیم، تا زمانی که دانشگاهها خواست بازگشایی شود که بهمن سال ۱۳۶۱ بود. آن موقع توانستم یک حکم ابقا بگیرم و گرنه اصلاً ما را منحل کرده بودند. آن موقع مسؤولیت دانشکده به عهده من بود و تا یک سال بعدش هم من بودم. خیلی از استادهایمان رفته بودند، اداره دانشکده اصلاً کار راحتی نبود، ما اصلاً استاد نداشتیم، خیلی کم بودیم. آدمهای خوب از بیرون پیدا می کردم part time (نیمه وقت) می آوردم، چون هر کسی را که شما نمی توانید سر کلاس بیاورید. باید آدمهای موجه علمی پیدا بکنید و این دوره را یک جور بگذرانید تا اساتید جدید بیایند و دانشکده به حالت اولش برگردد. الآن برگشته و خیلی هم خوب شده است. البته الآن ابعاد دانشکده با آن موقع خیلی فرق کرده است، یعنی بهمن ۶۱ که ما بازگشایی کردیم، حجم دانشکده خیلی کوچکتر بود، دانشکده خیلی کوچکی بود، یک دانشکده بود که فقط لیسانس داشت و در سطح فوق لیسانس هم، هر سال فقط ده، دوازده تا دانشجو در سازه می گرفت؛ مثلاً الآن دانشکده در سطح



سید و حمد خوانساری

فوق لیسانس و دکتری یک چیزی در حدود شاید بالای هشت رشته ما داریم دانش جو می‌گیریم، حدود نود نفر دانش جو می‌گیریم و دوره دکتری داریم که خیلی مفصل شده و یک چیزی حدود ۱۱ یا ۱۲ سال است که دکتری داریم، این‌ها همه دانشکده را از نظر ابعاد خیلی بزرگ کرده. اگر آن بحث و دعوای با بیرون را بگذاریم کنار، الآن حجم کار رئیس دانشکده خیلی زیادتر هست، ضمن این که مشکلاتی که آن موقع وجود داشت مثلاً جنگ، ما یک دوره‌ای داشتیم که حتی این‌جا بودجه قند و چای نبود، دانشکده تنخواه گردان نداشت. من آن دوره از جیب خودم خرج می‌کردم، روزی که رفتم حساب که کردم دیدم تقریباً یک سوم حقوق یک ماه خودم را به عنوان تنخواه دادم ولی باید یک جوری می‌دادیم، این جوری بود و اوضاع یک جور دیگر بود، جنگ بود دیگر، شما یادتان نیست. این بود که اصلاً امکاناتی در دانشگاه نبود. الآن کار خیلی گسترده‌تر شده است. در هر حال قبل از انقلاب فضای دانشگاه یک جو مخصوص به خودش بود، در جریان انقلاب یک جور دیگر بود. بعد از انقلاب، ما پرونده‌ها و دوره‌های دیگر داشتیم. مثلاً قبل از انقلاب، گرچه سنم قد نمیدهد! ولی دانشگاه ما یکی از مراکز اعتصاب‌ها بود، یعنی ترمی نبود که شما در اثر اعتصاب یک یا دو هفته تعطیلی نداشته باشید. خوب این به آموزش خیلی لطمه می‌زند؛ از بابت آموزش، چیز خوبی نبود. گاهی وقت‌ها دو دفعه این اتفاق می‌افتاد، اصلاً پروسه آموزش را متوقف می‌کرد. آن زمان‌ها هم درس خواندن خیلی مشکل بود، در هر حال زحمت می‌کشیدند، درس می‌خواندند. بعد هم دوران انقلاب که اصلاً کلاس‌ها تعطیل شد، فکر کنم اولین جایی که در ایران اعتصاب شد همین دانشگاه ما بود، البته به بهانه چیزهای صنفی. از ۱۷ اردیبهشت ۵۷ توسط استادها این‌جا اعتصاب شد، مثلاً به عنوان اعتراض برای انتقال این‌جا به اصفهان. اعتصاب هم یک چیز اپیدمیک هست دیگر، پشت سر این، دو سه ماه که گذشت کم‌کم رسید به جاهای دیگر مثل آموزش و پرورش و ادارات. آن روزها شاید انقلاب سر و صدایش خیلی بالا نگرفته بود، قبلاً یک سر و صدای خفیفی بود در تبریز و یزد، ولی همه‌گیر نبود که اعتصاب کارمندی باشد. در هر حال این‌جا از آن تاریخ تعطیل شد و دیگر عملاً کلاس نداشتیم، تا بعد از ۲۲ بهمن که اسفند کلاس‌ها شروع شد و یک ترم آن موقع داشتیم. بعد رسیدیم به تابستان که بعضی از بچه‌ها با یک درس فارغ‌التحصیل می‌شدند. یادم هست که بعد از انقلاب بود، دانشگاه باز پول نداشت. گفتند اگر می‌خواهید تدریس کنید برای تدریس پول نمی‌دهیم. من یادم هست که خودم یک کلاس برای بچه‌ها گذاشتم، یک تعدادی از این‌ها با همان یک درس فارغ‌التحصیل شدند و درس‌های شبیه این که باز یک عده دیگر گذاشته بودند. بعد هم یک سال گذشت و به انقلاب فرهنگی خورد. سال ۵۹ حدود آخر خرداد ۵۹، کلاس‌ها تمام شد ولی سر و صدا از اردیبهشت شروع شد و دیگر تعداد واحدها را کم کردند که ترم را تمام کنند و ترم با یک سقف پایین‌تر واحد تمام شد و نهایتاً ترم تمام شد و دانشگاه تعطیل شد؛ دانشگاه که بدون دانش جو هویتی ندارد، فقط یک اداره هست. متأسفانه دانشگاه در دوران تعطیلی مثل قبرستان شده بود، چون



دانش جویان نبودند، دانش جو هم که نباشد، استادها گاهی می آیند گاهی نمی آیند، دیگر استادها هم انگیزه نداشتند. در انقلاب فرهنگی هم اداره دانشگاه به دست مؤسسه‌ای به نام جهاد دانشگاهی افتاد که تازه تأسیس شده بود و وظیفه‌اش هم این بود که فقط برای دوران تعطیلی دانشگاه باشد و فقط برای یک دوره محدود تعطیلی دانشگاه بود که این تشکیلات تأسیس شد، حالا تا الآن ادامه پیدا کرده، نمی‌دانم قضیه چه هست. جهاد دانشگاهی تأسیس شد برای این که در دوران تعطیلی امکانات دانشگاه را بگیرد و اداره دانشگاه با یک شورایی بود که فکر کنم یک استاد در آن بود و یک یا دو نفر از دانش جویان و این که دانشکده‌های مختلف بر حسب نوع کارشان با چه مؤسسه‌ای می‌توانستند همکاری داشته باشند. مثلاً عمران با وزارت راه، ولی همین طور که گذشت جنگ شد و همه چیز عوض شد و تعاریف هم عوض شد.

● رمز ماندگاری دانشگاه شریف را در چه می‌دانید؟

منظورتان یعنی حفظ ممتاز بودنش دیگر، شما در واقع این را می‌خواهید بگویید. این که دانشگاه شریف از روز اول تاپ بوده و هنوز هم تاپ است یا برتر است، البته دانشگاه‌های خوب ما داریم، اگر نگوئیم بهترین دانشگاه، یکی از بهترین دانشگاه‌های موجود است برای این که اوقات بقیه هم تلخ نشود، ولی ما ته دلمان فکر می‌کنیم دانشگاه خودمان بهتر است دیگر. آن بحث خشت اول و معمار است. این‌جا آن کسی که خشت اول را گذاشت، یعنی مرحوم دکتر مجتهدی فکر می‌کنم یک خشت درستی گذاشت. من که آن روز این‌جا نبودم ولی یک شکل درستی را آن روز پیاده کرد که خیلی مهم است. شما پایه هر کاری را درست بگذارید، این روند قانون می‌شود که این‌جا باید این گونه باشد و این حفظ می‌شود، آن وقت همیشه آن ادامه پیدا می‌کند، ولی با پایه غلط کار درست انجام دادن خیلی مشکل است، پایه اگر درست گذاشته شود خیلی مؤثر است.

چند تا چیز است که شاید خیلی مهم باشد، یکی بحث محدود بودن دوره‌های ریاست در دانشگاه است. به نظر من این خیلی مهم است، یعنی یک نفر می‌تواند دو سال رئیس دانشکده شود؛ حداکثر هم یک دوره دیگر، یعنی دو سال دیگر و مجموعاً چهار سال. این تعویض ریاست و آمدن فکر جدید با آدم‌های جدید، خودش به نظر من از عوامل مهم ممتاز بودن دانشگاه است. اگر بنده‌ای که سال ۶۰ مسؤلیت دانشکده را به عهده من گذاشتند تا بهمن ۶۲ تا امروز مانده بودم؛ این دانشکده دیگر فسیل فسیل شده بود. البته ما در مملکت‌مان الآن جاهایی داریم که طرف بیست سال است که رئیس است، اگر بخواهید اسم می‌برم. این اصلاً خوب نیست، هر چه قدر این آقا قوی باشد و باسواد باشد؛ حتی اگر بهترین باشد، او باید کنار برود و شخص دیگری جای او بیاید حتی اگر بدتر از او باشد، این تحول خودش خوب است. یکی مورد دیگری



سید و حمد خوانساری

است که اخیراً زیر سؤال رفته است و آن تردد آزاد استاد است، شما استاد را نمی‌توانید دست و پایش را با طناب ببندید و در اتاقش می‌خکوبش کنید. من می‌خواهم شب تا صبح در خانه کار علمی بکنم و بیدار بمانم، طبیعتاً ۴، ۵ ساعت باید بخوابم و نمی‌توانم ۸ صبح در دانشگاه باشم. برای من و همکارانم خیلی اتفاق افتاده است. امروز ضرب‌العجل یک مقاله مهم سال است، بالاخره شما از جلوتر شروع کردید ولی آخرش به شب آخر افتادی، مثل بچه‌هایی که شب آخر امتحان درس می‌خوانند، تا هشت صبح تمام کردی و از طریق اینترنت مقالات را فرستادی و آن شب تا صبح بیدار ماندی و می‌خواهی دو سه ساعت بخوابی و بعد از ظهر هم سر کلاست بروی، نمی‌توانی که به استاد بگویی ساعت بزنی. این مرگ دانشگاه است و این اتفاق در تعطیلی هم افتاد، یعنی رئیس وقت دانشگاه هم حتی پیشنهاد کرد که افراد موقع آمدن و رفتن امضاء بکنند. این در شورای آموزشی دانشگاه مطرح شد، معاون آموزشی آقای مهندس آقاچان گفت، من که امضاء نمی‌کنم، بنده هم رئیس عمران بودم، گفتم من هم نمی‌کنم، به هیچ کس هم نمی‌گوییم این کار را بکنند، یکی دیگر را بگذارید این کار را بکنند. بعد خوشبختانه این فکر کنار رفت تا یکی دو ماه اخیر، الآن هم این بحث است، استاد را نباید محدود کنند. اگر واقعاً کسی کم کار است بگویید بفرمایید بروید، اما اگر استاد کارش را می‌کند با او کنار بیایید. دیگر ما که اداری نیستیم، من می‌خواهم آزاد باشم، ولی کارم را باید بکنم. من فکر می‌کنم یکی از عواملی که دانشگاه شریف را، دانشگاه شریف کرد، همین آزادی استاد است. استاد را ول کنید خودجوش یک کارهایی از او سر می‌زند که اگر این چهارچوب را برای او بگذارید، تمام آن‌ها را خفه می‌کند. این خیلی مهم است.

● آقای دکتر جاهای دیگر دنیا نیز همین طور آزادی هست؟

در انگلیس من ندیدم که استاد ساعت بزند، شما باید از او عملکرد بخواهید. یعنی من باید آزاد باشم ولی به‌خاطر این بحث افزایش حقوق و این جور مسایل در کنارش این ساعت مطرح شده است که آقا شما باید تعهد بدهی که هفته‌ای چهار روز در اتاقت باشی، چه فایده‌ای دارد که من در اتاقم بنشینم ولی کار نکنم؟ آن‌ها باید بگویند، تو هفت شبانه‌روز در هفته فکر و ذکر ت باید به دانشگاه باشی، من می‌توانم این کار را بکنم به جز ساعت خواب. اگر می‌خواهی پای من را ببندی، ببند ولی دیگر اینجا دانشگاه شریف نخواهد بود، اینجا یک چیز دیگر خواهد شد. پیشرفت دانشگاه‌های دیگر یک دلیلش همین بوده است. بله یک نفر ممکن است سوء استفاده کند، ولی شما که برای یک بی‌نماز، در مسجد را نمی‌بندید. شما اگر فکر مبتکر سازنده می‌خواهید، آدمی با این جور خصوصیات را می‌توان برایش چهارچوب تعیین کرد، اگر برای فیزیکیست چهارچوب تعیین کردید، فکرش را هم در چهارچوب می‌برید و فکرش را می‌کشید. شما می‌خواهید فکر چهارچوب داشته باشد و پرواز کند و از این‌جا مثل فانتوم برود؟ اسم هواپیما را فانتوم گذاشته‌اند، یعنی خیال. یعنی یک لحظه این جاست و



سید و حمد خوانساری

لحظه دیگر این‌جا نیست، یک جای دیگری است این قدر سرعت این هواپیما بالاست. شما می‌خواهید فکر و خیال مردم پویا باشد، حرکت کند، هر لحظه برود و یک چیز نو برای شما بیاورد. اگر بخواهید چهارچوب بگذارید، بشریت که پیشرفت نمی‌کند. فکر باید آزاد باشد و فکر آزاد در جسم آزاد است. شما اگر یک شخص را ول کنید ممکن است برود و در اتاقی بنشیند، اما به محض این‌که او را حبس کردید دیگر فکرش هم کشته می‌شود. این دو عامل خیلی مهمی است که به نظر من از رموز موفقیت دانشگاه است.

● آقای دکتر از خاطرات دوران دانش‌جویی تان برای ما بگویید. آیا فعالیت‌های فرهنگی و فوق برنامه یا ورزشی داشته‌اید؟

یک خاطره ورزشی دارم. ما اردوی آموزشی نداشتیم، یک اردوی تابستانی داشتیم در بابلسر که من دو یا سه سالش را رفتم، خوب بود. از این‌جا اتوبوس راه می‌افتاد و دو تا استاد هم سرپرستی این‌ها را می‌کردند و خوش می‌گذشت. یک خاطره ورزشی جالب دارم، برای این‌که تیم والیبال دانشکده‌ی سازه را در آن زمان، در واقع بیشتر من پیگیری کردم و راه افتاد. مثلاً اولین سالی که این تیم شروع به تمرین کرد یادم هست، یک دوستانه در والیبال داشتیم که هم‌دوره‌های ما بودند، این‌ها بعضی‌هایشان خیلی درس‌خوان بودند و نمی‌آمدند. من یادم هست گاهی وقت‌ها می‌رفتم سر کلاس، این‌ها را یکی یکی از کلاس می‌کشیدم بیرون و می‌آوردم سالن ورزش تمرین، بعد رسید به مسابقات بین دانشکده‌های. یادم هست خانم افلاطون هم در تربیت‌بدنی مسؤولیت تیم ما را داشت، البته خودشان ما را تمرین نمی‌دادند ولی تیم‌ها را تقسیم کرده بودند. مثلاً هر چند تا تیم در اختیار یکی از پرسنل آن‌جا بود و ما با خانم افلاطون افتادیم که جزء کادر تربیت‌بدنی بودند. در هر حال ما با بچه‌ها تمرین کردیم و مسابقه‌ها شروع شد و شش تیم در مسابقات شرکت کردند و با اجازه‌ی شما، تیم سازه شد تیم ششم. همه می‌گفتند که سازه شرافتمندانه باخت برای این‌که ما سال اولمان بود. تیم‌هایی بودند که شش هفت سال بود این‌ها تیم داشتند، ولی مثلاً دانشکده ما تازه تأسیس بود- آن زمان دو دوره دانش‌جو داشت- و مکانیک شش هفت سال بود که تأسیس شده بود و همه دوره‌ها دانش‌جو داشت و تیمش یک تیم قوی بود. ما طبیعی بود که باختیم ولی خوب بازی کردیم و همه می‌گفتند که شرافتمندانه باخت. بعد یک دو سال دیگر هم رفتیم و ما رسیدیم به سال چهارم، بعد آن سال چند تا بچه‌های سال اولی جوان آمده بودند و ورزشکارهای خوبی بودند و ما هم با این‌ها تمرین می‌کردیم و رسید به مسابقه. یک آقای آن سال بود اسمش یادم نیست که مسؤول تیم ما بود، این آقا خواست افراد را ببرد داخل زمین و بنده را روی نیمکت نشاند، آن جوان‌ترها آمده بودند و حرفه‌ای‌تر از ما بودند، آن روز که من روی نیمکت نشستم دیگر روز آخر من بود. بنده نیمکت‌نشین نیستم، من یا باید داخل زمین باشم یا هیچی، خلاصه ما رفتیم. الآن در دخترها، فکر



سید و حمد خوانساری

کنم عمران هر سال اول می‌شود و تیم والیبال دخترهایمان خیلی قوی است.

● آقای دکتر شما می‌فرمایید زمانی که آمدید چه کسی رئیس دانشگاه بود؟

به عنوان دانش‌جو، زمان دکتر امین آمدم.

● امکانات دانشگاه در چه سطحی بود؟

خوب بود، دانشگاه کوچک‌تر از حالا بود چون دانش‌جوی کمتری داشت، ولی نسبت به آن تعداد امکانات خوبی داشت. دانشکده عمران یا سازه چون تازه تأسیس بود امکانات آزمایشگاهی آن کم‌کم رشد کرد، مثلاً ما آزمایشگاه مقاومت مصالح خودمان را از مکانیک سرویس می‌گرفتیم ولی الآن خودمان داریم.

● رابطه‌تان با هم‌دوره‌ای‌های آن زمان چه طوری است؟

خیلی خوب، این‌جا روابط نزدیک است، هم با دانش‌جویان و هم با همکاران. اختلاف سلیقه بعضاً افراد دارند ولی چیز طبیعی‌ای است. گاهی وقت‌ها ممکن است سر به سر هم بگذاریم، ولی آن هم طبیعی است، بالاخره ما این‌جا یک خانواده هستیم.